نقش غايي امام در نظام آفرينش

 علي رباني گلپايگاني

چکيده

امام، انسان کاملي است که صفات کمال خداوند در عالي‌ترين درجة ممكن در او تجلي و تبلور يافته است. او خليفه و حجت خداوند در زمين و در ميان انسان‌ها است. غايت ـ در کارهاي اختياري ـ مرتبه‌اي از کمال و جودي است که فعل به انگيزه آن، از فاعل صادر مي‌شود و به آن، غرض و هدف نيز گفته مي‌شود.

از ديدگاه عقل، غايت و هدف جهان که فعل خداوند حکيم است، سر انجام به خدا منتهي مي‌گردد؛ اما در مرتبه‌اي پس از آن، موجودي است که نسبت به موجودات ديگر، از کمال وجودي بالاتري برخوردار است. اين موجود، انسان کامل است که در قوس صعود، از عقول مفارقه نيز فراتر مي‌رود.

از قرآن كريم نيز به دست مي‌آيد كه هدف از خلقت عالم، انسان كامل بوده است. انسان كامل، امام و پيشواي بشريت در حركت به سوي كمال مطلوب است. مقصود نهايي از آفرينش جهان، انساني است كه هر زمان از عالي ترين مرتبة معنويت و كمال وجودي ممكن براي غير خداوند برخوردار است. چنين انساني خليفه خدا در زمين است.

در روايات اسلامي نيز بر اين مطلب تأكيد شده است كه امام، حجت خداوند در زمين است و اگر لحظه‌اي در زمين وجود نداشته باشد، زمين، اهلش را فرو خواهد برد. اين بدان معنا است كه وجود امام كه مصداق عالي انسان كامل است، فلسفه و غايت خلقت زمين است و وجود معلول بدون علت غايي آن، محال است.

كليد واژه‌ها: امام، انسان كامل، حجت خداوند، علت غايي، فلسفه خلقت، خليفه خدا در زمين.

تعريف امام

از نظر لغت شناسان عرب «امام» کسي است که در کارها به او ا قتدا مي‌شود (ابن منظور، 2000: ج1، ص157؛ مصطفي، بي‌تا: ج1، ص27؛ معلوف، 1973: ص17). واژه «امام» در قرآن کاربردهاي گوناگوني دارد و به دو گونه بشري و غير بشري تقسيم مي‌شوند. لوح محفوظ (يس، 12)، راه آشکار (حجر، 79)، و کتاب آسماني (هود، 17)، از معاني اين واژه‌اند. پيشوايان کفر (توبه، 12) و کساني که به دوزخ دعوت مي‌کنند (قصص، 41)، مصاديق باطل امام، و پيامبران الهي (انبياء، 73) و انسان‌هاي شايسته (فرقان، 74)، مصاديق حق امام در قرآن هستند.

امام در اصطلاح متکلمان اسلامي، دو کاربرد عام و خاص دارد. در کاربرد خاص، امام بر کسي اطلاق مي‌شود که رهبري امت اسلامي را در جايگاه جانشين پيامبر اکرم صلي الله عليه و آله و سلم بر عهده دارد:

«الإمام هو الذي له ا لرئاسة العامة في أمور الدين و الدينا نيابة عن النبي (مفيد، 1413: ص53)؛ امام کسي است که رهبري عمومي مردم در امور دين و دنيا را به نيابت از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم در اختيار دارد».

و کاربرد‌هاي عام آن پيامبران الهي را نيز شامل مي‌شود: «الإمام الذي له الرئاسة وهي رئاسة عامة في امور الدين و الدنيا بالإصالة (بحراني، 1416: ص174)؛ امام انساني است که رهبري مي‌کند و اين رهبري به صورت بالاصالة و عمومي امور دين و دنيا را شامل مي‌شود».

در روايات شيعه هر دو كاربرد ديده مي‌شود؛ چنان كه امام صادق عليه السلام از دو گروه از پيامبران ياد كرده است؛ گروهي كه امام نبودند و گروهي كه امام بودند. لوط عليه السلام را براي گروه نخست و ابراهيم عليه السلام را براي گروه دوم نمونه آورده است. اين‌جا امام، در معناي عام به كار رفته است؛ ولي در باب مربوط به فرق ميان رسول، نبي و امام؛ امام در معناي خاص به كار رفته است.

در اين نوشتار، معناي عام امام مقصود است که هم پيامبران را شامل مي‌شود و هم جانشينان آنان را؛ به ويژه جانشينان پيامبر خاتم صلي الله عليه و آله و سلم يعني امامان دوازده گانه شيعه.

علت غايي

علت غايي، همان غايت است که در پيدايش يك پديده تأثيرگذار است. البته وجود غايت، پس از وجود پديده تحقق مي‌يابد؛ ولي وجود متأخر آن، در تحقق پديده مؤثر است؛ چون غايت کمالي وجودي است که پديده براي دست يابي به آن تحقق مي‌يابد. علت فاعلي نيز در پديد آوردن آن پديده، غايت را در نظر دارد، و از اين نظر، غايت فعل را غرض فاعل مي‌نامند.

غايت، آن است که وجود معلول به سبب آن، از علت فاعلي صادر مي‌شود… و غرض، غايت فعل فاعلي است که داراي اختيار است؛ بنابر اين، غرض، اخص از غايت است (طوسي، 1403: ج3، ص138 و 149).

بر اين اساس، هرپديده همان گونه که علت فاعلي دارد، علت غايي نيز دارد و در اين جهت، موجود مادي و مجرد يکسانند. غايت يا علت غايي دو كاربرد دارد؛ يکي آن که فاعل، آگاهانه و با اختيار آن را برمي‌گزيند که غرض ناميده مي‌شود، و ديگري آن که فعل، بدون آگاهي و اختيار به سوي آن روي مي‌آورد که غايت نام دارد. حتي کارهاي عبث و جزاف نيز بدون غايت و علت غايي نيستند؛ هرچند غايت آن‌ها عقلايي و حکمي نيست (صدرالمتألهين، بي‌تا: ج2، ص251 ـ 253)، يعني تفاوت بالغير است نه بالذات.

غايت يا علت غايي چند گونه است:

الف. وجود غايت، عين وجود فاعل است؛ مانند خداوند متعال؛ زيرا کمال برتر از وجود خداوند متصور نيست.

ب. وجود غايت، عين وجود فاعل نيست؛ ولي تحقق آن نيز خارج از دايره وجود فاعل نيست؛ مانند اين که انسان کاري را براي حصول شادماني انجام دهد.

ج. وجود غايت در ماده‌اي که فعل در آن رخ مي‌دهد، تحققق مي‌يابد؛ مثلا غايت ساختماني که انسان مي‌سازد، سکونت در آن است.

د. وجود غايت در موجود ديگري (غير از فاعل و قابل) واقع شود؛ مانند اين که کسي کاري را به اين انگيزه انجام دهد که ديگري را خوشحال و راضي کند (صدرالمتألهين، همان: ص250).

با نگاه دقيق‌تر، روشن مي‌شود که دو قسم اخير، به گونه دوم باز مي‌گردند و غايت در آن دو نيز در واقع در وجود خود فاعل است، نه بيرون از آن؛ زيرا غايت اصلي در اين کارها مصلحت و فايده‌اي است که به خود فاعل باز مي‌گردد (صدرالمتألهين، همان: ص271).

انسان کامل، علت غايي جهان است

خداوند متعال، از آن نظر که همه کمالات وجودي را بالذات دارا است، براي افعال او غايتي وراي وجودش نمي‌توان تصور کرد؛ زيرا غايت، نوعي کمال وجودي است که فاعل در انجام فعل خود به سوي آن توجه دارد (طباطبائي، بي‌تا: 75). اما از آن جا که خداوند، حکيم است، افعالي که از او صادر مي‌شود، متناسب با ظرفيت و قابليت وجودي آن ها، داراي غاياتي مي‌باشد. البته اين غايات به خداوند باز نمي‌گردد؛ بلکه خود موجودات مسير تکامل را طي مي‌کنند و موجودات کامل‌تر، غايت موجودات نازل‌تر مي‌باشند. بر اين اساس، جماد در سير تکاملي خود مي‌تواند تا مرز عالم نبات حرکت کند و رسيدن به اين مرحله، حد نهايي کمال و غايت وجودي او است؛ چنان که رسيدن به مرز حيوان حد نهايي عالم نبات، و رسيدن به مرز عالم انسان، حد نهايي عالم حيواني است.

انسان موجودي است که کمالات موجودات مادون خود (حيوان، نبات، جماد) را دارد و علاوه بر آن از کمالات انساني نيز برخوردار است؛ بدين سبب انسان را به جسم نامي حساس متحرک بالاراده و ناطق، تعريف کرده‌اند. جسمانيت کمال وجودي جماد، نمو کمال وجودي نبات است. ادراک حسي و حرکت ارادي غريزي، کمال وجودي حيوان و نفس ناطقه (ادراک حقايق کلي) نيز كمال وجودي ويژه انسان است.

افراد انسان، در برخورداري از نفس ناطقه که کمال وجودي انسان است مشتركند، ولي نفس ناطقه داراي دو گونه كمال است: كمال اولي و كمال ثانوي كمال اولي انسان در همه افراد يكسان است؛ اما کمالات ثانويه آن‌ها داراي مراتب و درجات بسياري است که بر اساس آن‌ها افراد از نظر کمالات و جودي متفاوت مي‌باشند. کمالات ثانويه انسان با دو معيار ايمان و عمل صالح مشخص مي‌شود. ايمان و عمل صالح، صفات الهي را در انسان مي‌سازد؛ از اين رو تخلق به اخلاق خداوند، ملاک کمال و تعالي انسان به شمار مي‌رود. بنابر اين، انسان کامل، کسي است که صفات کمال الهي را در خود متجلي و متبلور سازد، و کامل ترين انسان، کسي است که در اين جهت بر ديگران برتري داشته باشد، او پيامبر گرامي اسلام صلي الله عليه و آله و سلم است و پس از او خاندان معصوم وي، و پس از آنان پيامبران الهي و جانشينان آنان مي‌باشند.

قرآن و علت غايي جهان آفرينش

آيات قرآن، بيانگر اين است كه خداوند، زمين و آسمان (عالم طبيعت) را براي انسان آفريده است:

«خداوند زمين را براي شما گسترد و آسمان را برافراشت و از آسمان، آب نازل كرد و به واسطة آن، ميوه‌ها را براي روزي شما از زمين بيرون آورد»[1]‌.

در آيه‌اي ديگر فرموده است:

«خداوند، كسي است كه آنچه در زمين است را براي شما آفريد».‌[2]

آيات ديگري نيز بيانگر همين مضمون است. روشن است كه حيات مادي و طبيعي انسان، غايت و غرض خلقت جهان طبيعت نبوده است؛ بلكه مقصود، حيات معنوي انسان است؛ چنان‌كه در ادامه آيه 22 سوره بقره که آفرينش زمين و آسمان را براي انسان دانسته، فرموده است:

«پس براي خداوند، شريك‌هايي برنگزينيد؛ در حالي كه از دانايي برخورداريد»؛ يعني بايد اعتقاد و رفتار، از روي آگاهي باشد؛ زيرا شرك و دوگانه‌پرستي، اعتقادي جاهلانه و غير علمي است و سزاوار انساني نيست كه شأن و ويژگي‌اش، دانايي است.

در آيه‌اي ديگر فرموده است:

«ما پديده‌هاي زميني (درخت‌ها، درياها، كوه‌ها و …) را زينت بخش زمين قرار داديم، تا انسان‌ها را بيازماييم كه كدام يك در عمل؛ نيكوتر است».‌[3]

در روايتي آمده است که يکي از اصحاب پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم درباره معناي آيه مزبور پرسيد. پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود:

«ليبلوکم أيکم أحسن عقلاً و أورع عن محارم الله و أسرعکم في طاعة الله؛

(خداوند، شما را مي‌آزمايد)، تا روشن شود که کدام يک از شما عاقل‌تر و در پرهيز از محارم الهي، پرواپيشه‌تر و در اطاعت از خدا، پرشتاب‌تر هستيد» (سيوطي، بي‌تا: ج5، ص217).

در اين حديث، به نقش عقل در پيروزي انسان در آزمون الهي اشاره شده است و اين که پرهيزكاري و اطاعت از خدا در دستورات الهي، نشانه عقل ورزي انسان است.

قرآن كريم، غرض از آفرينش جن و انس را پرستش خداوند دانسته است: «جن و انس را نيافريدم، مگر اين كه مرا عبادت كنند».‌[4]

عبادت مطلوب، عبادتي است كه از معرفت و اخلاص كامل سرچشمه بگيرد.

در حديثي از امام حسين عليه السلام روايت شده است كه فرمود:

«خداوند، بندگان خود را نيافريد، مگر براي اين كه او را بشناسند. هنگامي كه او را شناختند، او را عبادت كنند و هنگامي كه او را عبادت كردند، به سبب عبادت خدا، از عبادت غير خدا بي‌نياز شوند».[5]

امام که در جهات وجودي و معنوي بر ديگران برتري دارد، در عبادت خداوند نيز برتر از آنان است؛ بدين جهت عبادت او غايت آفرينش جن و انس است. صدر المتألهين در اين‌باره گفته است:

وجود ائمه عليهم السلام غايت وجود جن و انس است؛ چنان كه قرآن كريم فرموده است: (و ما خلقت الجن و الإنس إلا ليعبدون) و آنان عبادت كنندگان خدا و عارفان بالله مي‌باشند كه معرفتشان بر پايه بصيرت و كشف، استوار است (مازندراني، 1421: ج2، ص476).

دليل قرآني ديگر، اين است كه خداوند از مؤمنان، تقواي راستين را خواسته و فرموده است: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ) (آل عمران، 102).

تقوا، يعني خويشتن‌داري برابر معصيت خداوند. به عبارت ديگر، تقوا عبارت از اين است كه انسان، تسليم دستورات خداوند باشد. اين حالت، داراي درجات و مراتبي است كه مراتب كمال انسان، با آن‌ها سنجيده مي‌شود. در نتيجه كسي كه با تقواترين افراد باشد، گرامي‌ترين آنان نزد خداوند خواهد بود: (إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ) (حجرات، 13).

بنابراين، غرض و مقصود نهايي از آفرينش جهان، انساني است كه هر زمان، از عالي‌ترين مرتبه تقوا و معنويت و كمال وجودي ممکن براي غير خداوند، برخوردار است. چنين انساني است كه خليفة خدا[6] در زمين و مسجود فرشتگان مقرب الهي است (بقره، 34). آدم بدان سبب از مقام خلافت الهي برخوردار شد و شايستگي آن را يافت كه مسجود فرشتگان واقع شود كه خداوند، علم اسما را به او آموخت؛ علمي كه فرشتگان از آن بي‌بهره بودند[7] و آدم عليه السلام به دستور خداوند، آنان را از آن آگاه ساخت.[8]

اين منطق، اقتضا مي‌كند هر زمان، روي زمين فردي از بشر وجود داشته باشد كه به اسما الهي عالم بوده و مصداق كامل‌ترين انسان باشد؛ زيرا در غير اين صورت، پرسش فرشتگان دربارة آفرينش انسان، بي پاسخ خواهد ماند. چنين انساني خليفه راستين خداوند در زمين و اسوه و الگوي بشريت و پيشواي انسان‌ها است.

نمونه ديگري از انسان كامل و امام انسان‌ها كه قرآن كريم ياد كرده، حضرت ابراهيم عليه السلام است. خداوند، ملكوت آسمان‌ها و زمين را به او نشان داد، تا از مقام والاي يقين برخوردار شود: (وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ) (انعام، 75)؛ اين گونه ملكوت آسمان‌ها و زمين را به ابراهيم نشان مي‌دهيم تا از صاحبان يقين باشد.

سپس او را به آزمون‌هاي سختي آزمود. هنگامي كه ابراهيم از آن آزمون‌ها سرافراز بيرون آمد، مقام والاي امامت به او عطا شد: (وَإِذِ ابْتَلَي إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا) (بقره، 124)؛ به يادآور هنگامي را كه پروردگار ابراهيم او را به آزمون‌هايي آزمود و او آن آزمون‌ها را به صورت كامل انجام داد، خداوند به او فرمود تو را پيشواي مردم قرار دادم.

خلافت الهي و امامت بشريت، مقامي است كه خداوند به برگزيدگان از بندگان خود، عطا كرده است. پيامبران الهي، دارندگان اين مقام منيع بوده‌اند. آنان براي رسيدن به اين مقام شامخ، از هدايت ويژة خداوند برخوردار شدند.

(وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَي صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ذَلِكَ هُدَي اللّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاء مِنْ عِبَادِهِ) (انعام، 88 ـ 87)؛

آنان را برگزيديم و به صراط مستقيم هدايت كرديم، اين هدايت خداوند است كه هركس از بندگانش را كه بخواهد به آن هدايت مي‌كند.

بر اين اساس، آنان برترين انسان‌هاي عصر خود بودند: (وَكُلاًّ فضَّلْنَا عَلَي الْعَالَمِينَ) (انعام، 86)؛ آنان را بر انسان‌هاي عصرشان برتري داديم.

بنابراين، خط خلافت و امامت الهي از آدم عليه السلام و با او آغاز شد و در پيامبران و اوصياي آنان ادامه يافت و تا روزي كه زندگي دنيايي جريان دارد، ادامه خواهد يافت. همواره انساني وجود خواهد داشت كه كامل‌ترين نمونه انسانيت و شايسته‌ترين فرد براي احراز مقام خلافت و امامت الهي باشد. همو است که غايت آفرينش همه موجوداتي است که مرتبه وجودي نازل تري از او دارند. اين سنت الهي، همواره استوار و پابرجا خواهد بود! (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ) (زخرف، 28). خداوند، هدايت ويژه‌‌اي را كه ابراهيم عليه السلام از آن برخوردار شد، در نسل او قرار داد. در روايات، «كلمة باقية» به امامت تفسير شده است كه تا قيامت، در ذريه امام حسين عليه السلام از نسل ابراهيم خليل عليه السلام باقي خواهد بود.[9]

نقش غايي امام در نظام خلقت از منظر روايات

در روايات بسياري است كه زمين، هيچ‌گاه از حجّت خداوند خالي نخواهد بود و اگر لحظه‌اي حجت خدا در زمين نباشد، اهلش را فرو خواهد برد و ساكنانش نابود خواهند شد. در اين روايات، گاهي كلمه «حجت» به كار رفته و گاهي كلمه «امام» كه مقصود، يك چيز است؛ زيرا امام، همان حجت خداوند در زمين است كه گاهي در جايگاه پيامبر الهي، بشر را رهبري مي‌كند و گاهي در جايگاه وصي و جانشين پيامبر الهي.

امير المؤمنين عليه السلام فرموده است:

«زمين، هيچ‌گاه از حجت الهي خالي نبوده و نخواهد بود، آن حجت خداوند يا ظاهر و مشهور است يا غايب و مستور» (مجلسي، بي‌تا: ج23، ص45-48).

امام باقر عليه السلام نيز فرموده است: «از زمان آدم تاكنون، هيچ گاه زمين از امامي كه مردم را به سوي خدا هدايت كند، خالي نبوده است. پس از اين هم بدون حجت الهي بر بندگانش باقي نخواهد ماند» (مجلسي، همان: ص22).

روايات درباره ضرورت وجود امام و حجت الهي در زمين بسيار است.[10] در اين احاديث، بر اين نكته تأكيد شده است كه اگر زمين، لحظه‌اي بدون حجت الهي و امام باشد، اهلش را فرو خواهد برد.

در شرح اين احاديث، چند وجه گفته شده است:

الف. مقصود، اين است كه زندگي مردم، بدون وجود امام و حجت الهي، دچار هرج و مرج و فساد و تباهي خواهد شد؛ زيرا نبود امام عادل و منصوب از جانب خداوند، به اين است كه يا اصلاً امام و رهبري وجود نداشته باشد كه در اين صورت، گرفتاري جامعه به فساد و هرج و مرج روشن است، يا پيشواي ستمكار يا جاهل خواهد بود كه در اين صورت نيز جامعه بشري، دچار فساد و تباهي خواهد شد.[11]

ب. اين كه اگر امام و حجّت الهي در زمين نباشد، زمين اهلش را فرو خواهد برد، كنايه از اين است كه انسان‌ها هلاك شده و از بين مي‌روند؛ يعني زمين، حقيقتاً ساكنان خود را فرو نمي‌برد؛ بلكه مردم، در اثر جنگ و نزاع و فساد و تباهي، نابود مي‌شوند.[12]

ج. زمين، حقيقتاً اهلش را فرو خواهد برد؛ زيرا غرض اصلي از آفرينش زمين، زندگي انسان‌ها است و زندگي انسان‌ها نيز بدون وجود امام و حجت الهي، فاقد ويژگي‌هاي ارزشي و اخلاقي خواهد بود؛ در نتيجه، وجود زمين بدون وجود امام و حجت الهي، فلسفه و غرض اصلي خود را از دست خواهد داد و به وضع اصلي خود باز خواهد گشت؛ يعني آب، سراسر آن را فرا خواهد گرفت و سكونت در آن، ممكن نخواهد بود.[13]

صدر المتألهين معتقد است اين احاديث، بر دو مطلب دلالت مي‌كنند؛ يكي اين‌كه مردم، در مسايل و مصالح ديني و دنيايي خود، به امام و حجتي از جانب خداوند نياز دارند، و بدون وجود امام و حجت الهي، زندگي مادي و معنوي آنان، دچار اختلال و فساد و تباهي خواهد شد. ديگري اين كه حيات و بقاي زمين، وابسته به وجود امام و حجت الهي است؛ زيرا وجود او، علت غايي وجود زمين است. در نتيجه چون وجود معلول، بدون وجود علت غايي محال است، وجود زمين نيز بدون وجود امام و حجت الهي محال خواهد بود؛ زيرا امام عليه السلام فرموده است «لو أن الإمام رفع من الأرض ساعة، ماجت بأهلها كما يموج البحر بأهله (كليني، 1388: ج1، ص502)؛ اگر امام، لحظه‌اي از زمين برداشته شود، زمين مانند دريايي كه با امواجش اهلش را فرو مي‌برد، ساكنانش را فرو خواهد برد».

نبود امام ـ حتي براي يك لحظه ـ در صورتي باعث نابودي ساكنان زمين خواهد شد كه وجود امام كه انسان كامل است، علت غايي آن باشد؛ چون وجود معلول، بدون وجود علت غايي حتي در يك لحظه نيز محال است؛ اما اگر تنها فلسفة وجود امام، هدايت مردم در مسايل و مصالح دنيايي و ديني آنان باشد، نبود وجود امام در يك لحظه، چنان پيامدي نخواهد داشت.[14]

تبيين عليت غايي امام براي جهان ـ چنان كه صدرالمتألهين شرح كرده است ـ اين است كه موجودات از نظر كمال و نقص وجودي، داراي مراتب گوناگوني هستند. پايين‌ترين مرتبه وجود، مربوط به مواد عنصري و زميني است كه در عين اين كه از لطافت وجودي، بسيار فاصله دارد، قابليت تحول و تكامل وجودي براي رسيدن به لطافت و كمال وجودي را دارد. ارادة حكيمانه خداوند بر اين تعلق گرفته است كه اين مواد عنصري، مسير تكامل را طي كرده و به غايات خود، يعني مراتب كمال وجودي نايل شوند.

بر اين اساس، در مسير تكامل موجودات كه بر اساس عليت غايي تحقق مي‌يابد، هر موجود كه مقام وجودي بالاتري دارد، غايت وجود پايين‌تر از خود مي‌باشد. بدين ترتيب، زمين را براي گياه آفريد، و گياه را براي حيوان، و حيوان را براي انسان. از آن‌جا كه ميان افراد انسان نيز مراتب كمال و نقص وجود دارد، كامل‌ترين انسان را غايت وجود ديگر افراد انسان قرار داد كه در حقيقت، غايت ديگر موجودات پايين‌تر از انسان نيز مي‌باشد و او همان انسان كامل و صاحب مقام امامت است.

بنابراين، زمين و آنچه در آن است، به سبب امام آفريده شده است و هر چيز براي چيز ديگري آفريده شده باشد، هرگاه موجود ديگر (غايت) وجود نداشته باشد، شيء اول هم وجود نخواهد داشت؛ پس اگر امام كه غايت آفرينش زمين و موجودات زميني است وجود نداشته باشد، زمين و موجودات زميني وجود نخواهد داشت (صدرالمتألهين، 1383: ج2، ص487 ـ 488).

پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و اهل بيت عليهم السلام علل غايي جهان

در احاديثي كه از طريق شيعه و اهل سنت روايت شده است، وجود پيامبر گرامي اسلام صلي الله عليه و آله و سلم غايت آفرينش به شمار آمده است؛ چنان‌كه حديث قدسي «لولاك لما خلقت الافلاك؛ اگر تو نبودي آسمان‌ها را نمي‌آفريدم» (مجلسي، بي‌تا: ج15، ص28) بيانگر اين مطلب است.

در رواياتي آمده است كه خداوند، خطاب به حضرت آدم عليه السلام فرمود: «محمد صلي الله عليه و آله و سلم محبوب‌ترين خلق نزد من است. اگر مرا به حق او بخواني، تو را مي‌آمرزم و اگر محمد صلي الله عليه و آله و سلم نبود، تو را نمي‌آفريدم» (صافي، 1380: ج2، ص30).

در حديث ديگري روايت شده است كه خداوند، خطاب به حضرت عيسي عليه السلام فرمود:

به محمد صلي الله عليه و آله و سلم ايمان بياور و هر يك از امت خود كه او را درك خواهد كرد، دستور بده به او ايمان آورد؛ زيرا اگر محمد صلي الله عليه و آله و سلم نبود، آدم را نمي‌آفريدم و اگر محمد صلي الله عليه و آله و سلم نبود، بهشت و دوزخ را نمي‌آفريدم (همان).

در روايات ديگري نيز آمده است كه خداوند، جهان را به سبب پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم و اهل بيت او عليهم السلام آفريده است. شيخ صدوق از پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم روايت كرده است كه به امير المؤمنين عليه السلام فرمود: «‌اي علي! اگر ما نبوديم، خدا آدم و حوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمين را نمي‌آفريد».[15]

اين مطلب، نه تنها در احاديث شيعي، بلكه در احاديث اهل سنت نيز آمده است؛ چنان‌كه رافعي، از عالمان معروف، در حديثي طولاني روايت كرده است كه خداوند متعال به آدم عليه السلام فرمود:

اينان (=محمد، علي، فاطمه، حسن و حسين عليهم السلام‌) پنج تن از فرزندان تو هستند. اگر آنان نبودند، تو را نمي‌آفريدم. اگر آنان نبودند، بهشت و دوزخ و عرش و كرسي و آسمان و زمين و فرشتگان و انس و جن را نمي‌آفريدم (صافي گلپايگاني، همان: ج2، ص24).

اشكال: در روايات مربوط به غايت آفرينش، نوعي تعارض و ناسازگاري ديده مي‌شود؛ زيرا از يك سو، وجود پيامبر گرامي اسلام صلي الله عليه و آله و سلم يگانه غايت آفرينش جهان به شمار آمده است و از سوي ديگر، وجود اهل بيت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم كنار وجود پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم غايت آفرينش شناخته شده‌اند؛ با اين‌كه در بحث پيشين و با استناد به روايات، وجود پيامبران و اوصياي آنان در طول تاريخ بشر، غايت و فلسفه آفرينش جهان قلمداد شده است.

پاسخ: ميان روايات پيشين، ناسازگاري وجود ندارد؛ زيرا غايات ياد شده در روايات، در عرض يك‌ديگر نيستند؛ بلكه در طول يك‌ديگرند؛ يعني در درجة اول، حجت‌هاي الهي ـ اعم از پيامبران و اوصياي آنان ـ غايت‌هاي آفرينش ـ به ويژه نسبت به طبيعت ـ مي‌باشند و در درجة بالاتر، وجود اهل‌بيت معصوم پيامبر عليهم السلام غايت و فلسفه وجود عالم و حتي پيامبران و اوصياي آنان به شمار مي‌روند و در عالي‌ترين مرتبه، وجود پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم غايت و فلسفه همه موجودات مي‌باشد. توضيح اين مطلب، اين كه غايت وجودي، با كمال وجودي ملازمه دارد؛ يعني آنچه از كمال وجودي بالاتر برخوردار است، غايت وجودي موجود پايين‌تر از خود مي‌باشد، تا برسد به موجودي كه در سلسله آفريده‌ها، عالي‌ترين مرتبه وجودي را دارد. او غايت همه آفريده‌هاي پايين‌تر از خود خواهد بود و سرانجام همه غايت‌ها به خداوند منتهي مي‌شود كه از برترين مرتبه وجودي برخوردار و غايت الغايات است.

نتيجه

هرگاه امام از چنين جايگاه و نقش تكويني در عالم برخوردار باشد، تدبير و هدايت جامعه بشري نيز زيبنده او خواهد بود؛ زيرا حكمت الهي هماهنگي نظام تشريع و تكوين را اقتضا مي‌كند. بدين سبب است كه خداوند، پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم را در تدبير امور مؤمنان از خود آنان برتر و سزاوارتر مي‌داند: «النبي أولي بالمؤمنين من أنفسهم» اين شأن پس از وي به عترتش اختصاص دارد؛ آنان كه چونان كشتي نوح در اين امّت مي‌باشند.

-----------------------------------

منابع

ابراهيم مصطفي و ديگران، ‌المعجم الوسيط، المكتبة الاسلامية، استانبول، بي‌تا.

ابن منظور، محمدبن مكرم، لسان العرب، بيروت، دار صادر، 2000م.

بحراني، ابن ميثم، قواعد المرام، قم، كاسبه المرعشي، 1416ق.

بحراني، سيدهاشم، البرهان في تفسير القرآن، قم، دارالكتب العلمية، 1406ق.

بحراني، سيدهاشم، البرهان في تفسير القرآن، قم، دارالكتب العلميه، 1393ق.

رباني گلپايگاني، علي؛ امامت در بينش اسلامي، قم، مؤسسه بوستان كتاب، 1386ش.

سيوطي، جلال الدين، الدرالمنثور، بيروت، دار احياءالتراث العربي، بي تا.

شرتوني، سعيد خوري، اقرب الموارد، قم، مكتبة المرعشي، 1403ق.

صافي گلپايگاني، لطف الله؛ امامت و مهدويّت، قم، حضرت معصومه3، 1380ش.

صدوق، محمدبن علي بن الحسين، كمال الدين و تمام النعمة، قم، النشر الإسلامي، 1416ق.

ــــــــــــــــــــــــــــــــ، علل الشرايع، قم، مكتبة الداوري، 1385ق.

طوسي، نصيرالدين، شرح الارشادات، بي‌جا، دفتر نشر الكتاب، 1403ق.

كليني، محمدبن يعقوب، اصول كافي، تهران، المكتبة الاسلامية، 1388ق.

مازندراني، ملا صالح، شرح اصول الكافي، بيروت، دارحياء التراث العربي، 1421ق.

مجلسي، محمدباقر، بحارالانوار، تهران، المكتبة الإسلامية، بي‌تا.

محمدبن محمد عكبري (شيخ مفيد)، النكت الاعتقاديه، قم، مجمع العالمي لاهل البيت، 1413ق.

معلوف، المنجد في اللغة و الأعلام، بيروت، دار المشرق، 1973م.

ملاصدرا، محمد، اسفار الارسبة، تهران، انتشارات مصطفوي، بي‌تا.

ملاصدرا، محمدبن ابراهيم، شرح اصول الكافي، تهران، پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي، 1383ش.

تاريخ دريافت: 5/6/1388

تاريخ تأييد: 12/7/1388

[1]. (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الأَرْضَ فِرَاشاً وَالسَّمَاء بِنَاء وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاء مَاء فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَّكُمْ) (بقره، 22).

[2]. (هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي الأَرْضِ جَمِيعاً) (بقره، 29).

[3]. (إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) (كهف، 7).

[4]. (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) (ذاريات، 56).

[5]. ان الله عزوجل ما خلق العباد الا ليعرفوه فاذا عرفوه عبدوه، فاذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادة من سواه (صدوق، 1385، ج1، ص9).

[6]. (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلاَئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً)) (بقره، 30).

[7]. (وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلاَئِكَةِ فَقَالَ أَنبِئُونِي بِأَسْمَاء هَـؤُلاء إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ قَالُواْ سُبْحَانَكَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا)) (بقره، 32.).

[8]. (قَالَ يَا آدَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ)) (بقره، 33).

[9]. «ان الله تعالي جعل الامامة في عقب الحسين عليهم السلام و ذلك قوله عزوجل» و «وجعلها كلمة باقيه في عقبه». صدرالمتألهين؛ (شرح اصول الكافي، ج2، ص480)؛ البرهان في تفسير القرآن، ج4، ص138ـ 140.

[10]. ر.ك: اصول كافي، ج1، كتاب حجت، باب: «أن الارض لاتخلو من حجة». در اين باب، سيزده حديث روايت شده است و در كمال الدين و تمام النعمة، ج1، باب22؛ در اين باب حدود چهل حديث نقل شده است. نيز در بحار الانوار. ج23، باب الاضطرار الي الحجة، حدود يكصد حديث روايت شده است.

[11]. شرح الكافي، ملا صالح مازندراني، ج5، ص126، پاورقي از ميرزا ابوالحسن شعراني. وي اين نظريه را از سيد مرتضي در كتاب الشافي نقل كرده است.

[12]. همان، اين تفسير، اولين وجهي است كه ملا صالح مازندراني احتمال داده است. علامه مجلسي نيز گفته است: «بعيد نيست كه مقصود از فرو رفتن زمين برچيده شدن نظام و نابودي اهل آن باشد»؛ (مجلسي، همان: ج23، ص21).

[13]. همان، اين تفسير دومين وجهي است كه ملا صالح مازندراني احتمال داده است.

[14]. «دل هذا الحديث علي ان وجود النبي صلي الله عليه و آله و سلم او الامام عليهم السلام ليس بمجرد ان الخلق محتاجون اليه في اصلاح دينهم و دنياهم و ان كان ذلك امرا مترتبا علي وجوده ضرورة بل انما قامت بوجوده الارض و من فيها لكون وجوده الكوني علة غائية لوجودها فلا تقوم الارض و من فيها لحظة الا بوجود الانسان الكامل و ذلك لقوله «ساعة»‌اي لحظة اذ علي ذلك التقدير لم يلزم من فرض عدمه ساعة بطلان الارض و اهلها»؛ (مازندراني، همان: ج2. ص502).

[15]. «يا علي! لو لا نحن ما خلق الله آدم و لا حواء و لا الجنة ولا النار و لا السماء و لا الارض» (صدوق، 1416: ج1، ص5).